t.me/DaneshSad

۳- به غزل‌هایی که محتوای آنها بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی است، غزل اجتماعی می‌گویند. در عصر مشروطه با توجه به دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، این نوع غزل رواج یافت؛ در سروده‌های شاعرانی چون محمدتقی بهار، عارف قزوینی و فرخی یزدی می‌توان نمونه های آن را یافت.

از این دیدگاه، متن درس را تحلیل و بررسی کنید.

➢ **آزادی: شاعر در این غزل به موضوعات سیاسیی و اجتماعی چون آزادی، بیگانه ستیزی، وطن پرستی و افشای ظلمِ حاکم می پردازد و سعی می‌کند حس وطن دوستی را در مردم تقویت کند.**

➢ **دفتر زمانه: شاعر به نقش حیاتی و تاثیرگذارِ اهل قلم در پیشرفت کشور و تحقق عدالت اشاره می‌کند و به صورت تلویحی آنها را وارسته از تعلقات دنیوی می داند.**

٤-فرخی یزدی، در بیت آخر، خود را با کدام ویژگی معرفی می‌کند؟ ➢ **ثابت قدم در راه عدالت خواهی**

٥-با توجه به ادبیات پایداری، مضمون مشترک ابیات زیر را بنویسید.

جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن　　بِدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است　　عارف‌قزوینی

فرخی زجان و دل می‌کند در این محفل　　دل نثار استقلال، جان فدای آزادی　　فرخی یزدی

➢ **میهن دوستی یا جانفشانی در راه وطن، وطن پرستی.**

درس پنجم: دماوندیه

ای دیو سپید پای در بند　　ای گنبد گیتی ای دماوند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: ای: نشانه ندا/ دیو: منادا/ سپید: صفت/ پای دربند: صفت/ فعل بعد از منادا به قرینه معنایی حذف شده است./ ای: نشانه ندا/ گنبد: منادا/ گیتی: مضاف‌الیه/ فعل بعد از منادا به قرینه معنایی حذف شده است./ ای: نشانه ندا / دماوند: فعل بعد از منادا به قرینه معنایی حذف شده است./ ترکیب‌های وصفی : دیوسپید، دیو پای دربند

قلمرو ادبی: دیو سپید: استعاره از دماوند/ ای گنبدگیتی: اضافه استعاری (مکنیه)/ گنبد گیتی: استعاره از دماوند/ پای در بند بودن: کنایه ازگرفتار بودن، زندانی بودن/ مصراع اول، تلمیح به داستان دیو سپید از هفت خوان رستم در شاهنامه فردوسی/ آرایه اغراق در بیان بلندی دماوند/ واج‌آرایی: تکرار صامت «د»/ دماوند: نماد انسان های دردمند و روشنفکران خاموش/ بیت آرایه تشخیص دارد.

قلمرو فکری: ای دماوند که مانند دیوِ سپید، اسیر و بی‌حرکت هستی. ای گنبد بلند آسمان!

(مفهوم: انزوا و گوشه گیری با وجود عظمت)

از سیم به سر یکی کله خود　　زآهن به میان یکی کمربند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: از: حرف اضافه/ سیم: متمم/ به: حرف اضافه/ سر: متمم/ یکی: صفت شمارشی/ کله‌خود (کلاه خود): مفعول/ ز: حرف اضافه/ آهن: متمم/ به: حرف اضافه/ میان: متمم/ یکی: صفت شمارشی /کمربند: مفعول/ در پایان دو مصراع فعل «داری» به قرینه معنایی حذف شده است. /ترکیب‌های وصفی: یکی کله خود، یکی کمربند

قلمرو ادبی: کلاه‌خود سیمی: استعاره از برف / میان: ایهام: ۱-کمر ۲- وسط / کمربند آهنی: استعاره از میانه کوه که پر از سنگ‌ها و صخره‌های تیره رنگ است. / سر، کله‌خود، میان، کمربند: مراعات نظیر / بیت آرایه تشخیص دارد.

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: کلاه‌خودی از نقره (برف) بر سر گذاشته‌ای و کمربندی آهنی (دامنه سنگی) بر کمر داری.

(مفهوم: شاعر کوه دماوند را مانند مبارزی مجهز و آماده توصیف کرده است.)

تا چشم بشر نیندت روی بنهفته به ابر، چهر دلبند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: تا: حرف ربط وابسته‌ساز بیان علت به معنیِ «به این دلیل که»/ چشم: نهاد/ بشر: مضاف‌الیه/ نبیند: مضارع التزامی/ «ت» در «نبیندت روی» جهش ضمیر است← رویت را نبیند./ روی: مفعول/ ت: مضاف‌الیه/ بنهفته[ای]: ماضی نقلی/ به: حرف اضافه/ ابر: متمم/ چهر: مفعول/ دلبند: صفت

قلمرو ادبی: روی، چهره، چشم: مراعات نظیر/آرایه تشخیص/ دلبند: کنایه از گرامی و ارجمند / بیت آرایه حُسن تعلیل دارد: شاعر علت پنهان شدنِ قله دماوند را در پشت ابر، بیزاری و دوری کردن از مردم نادان می‌داند./ واج‌آرایی «ب»/ چشم: مجاز از نگاه/ دلبند: کنایه از زیبا

قلمرو فکری: برای اینکه مردم چهره‌ات را نبینند، صورت زیبایت را در پشت ابر پنهان کرده ای.

(مفهوم: توصیف بلندی کوه – اشاره به عزلت و گوشه نشینی روشنفکران)

تا وارهی از دَم ستوران وین مردم نحس دیومانند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: ستوران: ج ستور، حیوانات چارپا خاصّه اسب، و استَر و خر./ نحس: شوم، بدیُمن، بداختر

نکات دستوری: تا: حرف ربط وابسته‌ساز/ وارهی: مضارع التزامی/ از: حرف اضافه/ دَم: متمم/ ستوران: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ مردم: معطوف به متمم/ نحس: صفت/ دیومانند: صفت/ ترکیب اضافی: دم ستوران/ ترکیب‌های وصفی: این مردم، مردم نحس، مردم دیومانند.

قلمرو ادبی: دَم: ایهام← ۱- نَفَس ۲- مجاز از سخن/ مردم دیومانند: تشبیه/ ستوران: استعاره از انسان‌های پست/ دیو مانند: کنایه از افراد پلید/ بیت آرایه تشخیص دارد.

قلمرو فکری: برای رهایی از همنشینی با انسان‌های حیوان صفت و این مردمِ شومِ همچون دیو...

(این بیت با بیت بعد، موقوف المعانی است.)

با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سَعد کرده پیوند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: سعد: خوشبختی (متضاد نحس) اختر سعد: سیاره مشتری که به سعد اکبر مشهور است.

نکات دستوری: با: حرف اضافه/ شیر: متمم/ سپهر: مضاف‌الیه/ بسته[ای]: ماضی نقلی/ پیمان: مفعول/ با: حرف اضافه/ اختر: متمم/ سعد: صفت/ کرده[ای]: ماضی نقلی/ پیوند: مفعول/ ترکیب‌های اضافی: شیر سپهر/ ترکیب وصفی: اختر سعد

قلمرو ادبی: شیرِ سپهر: مجاز از خورشید (به اعتبار آن که برج اسد خانه اوست.)/ اختر سعد: کنایه از مشتری / بیت اغراق دارد./ آرایه تشخیص/ بیت حُسن تعلیل دارد: شاعر علت بلندی دماوند را تلاش او برای دوری از مردم زمانه می‌داند. سپهر، اختر، سعد: مراعات نظیر

قلمرو فکری: به آسمان رفته‌ای و با خورشید و سیاره مشتری هم‌پیمان و هم‌نشین شده ای! *(مفهوم: اشاره به بلندیِ دماوند)*

چون گشت زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموش و آوند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: گردون: فلک، آسمان (در اینجا روزگار)/ آوند: آونگ، آویزان، آویخته

t.me/DaneshSad

نکات دستوری: چون: حرف ربط وابسته‌ساز/ گشت: فعل اسنادی/ زمین: نهاد/ ز: حرف اضافه/ جور: متمم/ گردون: مضاف‌الیه/ سرد: مسند/ هر چهار «واو» در مصراع دوم، حرف عطف هستند./ سیه: معطوف به مسند/ خموش: معطوف به مسند/آوند: معطوف به مسند/ ترکیب اضافی: جور گردون

قلمرو ادبی: جورگردون: اضافه استعاری (تشخیص)/ گشت: ایهام تناسب← ۱-گشت به معنای «شد» ۲- در معنای «چرخیدن» با واژه‌های زمین و گردون تناسب دارد./ گردون: مجاز از آسمان (در اینجا حاکم ظالم)

قلمرو فکری: وقتی که زمین از ستم روزگار این چنین سیاه و ساکت و معلق شد... (با بیت بعدی موقوف المعانی است.)

بنواخت ز خشم بر فلک مشت آن مشت تویی تو ای دماوند

قلمرو زبانی: نکات دستوری بنواخت: ماضی ساده/ ز: حرف اضافه/ خشم: متمم/ بر: حرف اضافه/ فلک: متمم/ مشت: مفعول/ آن مشت: مسند/ تو: نهاد/«ی» در (تویی): مخفف فعل اسنادی/ تو (دومی): نقش تبعیِ تکرار/ای: نشانه ندا/ دماوند: منادا/ بعد از منادا، فعل به قرینه معنایی حذف شده است.

قلمرو ادبی: تو مشت هستی: تشبیه / واج‌آرایی: تکرارصامت «ت» و «ش» / واژه‌آرایی: تکرار واژه‌های مشت و تو/ مشت: نماد اعتراض/ بیت حُسن تعلیل دارد: آسمان به خاطر ستم گردون، مشتی به آسمان پرتاب کرده است.

قلمرو فکری: از روی خشم و عصبانیت مُشتی بر آسمان زد و تو آن مشت هستی ای دماوند!

(مفهوم دو بیت: توصیف بلندی کوه / اعتراض به ظلم و خفقان حکومت)

تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس افکند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: پس افکند: پس افکنده، میراث

نکات دستوری: تو: نهاد/ مشت: مسند/ درشت: صفت/ روزگار: مضاف‌الیه/ «ی» در «روزگاری»: مخفف فعل اسنادی /از: حرف اضافه/ گردش: متمم/ قرن ها: مضاف‌الیه/ پس افکند: مسند/ حذف فعل به قرینه لفظی در پایان مصراع دوم .(پس افکنده هستی)/ ترکیب اضافی: مشت روزگار، گردش قرن ها/ ترکیب وصفی: مشت درشت

قلمرو ادبی: تشبیه: تو (دماوند) مشت روزگار هستی/ مشت روزگار: اضافه استعاری/ واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «ش»، «ر»/ بیت آرایه تشخیص دارد.

قلمرو فکری: تو مُشت اعتراض روزگاری هستی که پس از گذشتِ قرن ها برای ما به عنوان میراث به جا مانده‌ای.

(مفهوم: قدیمی بودن کوه دماوند / دیرینگی مبارزه با ظلم)

ای مشت زمین بر آسمان شو بروی بنواز ضربتی چند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: شو: برو / بنواز: بزن

نکات دستوری: ای: نشانه ندا/ مشت: منادا/ زمین: مضاف‌الیه/ بعد از منادا به فعل قرینه معنایی حذف شده است./ بر: حرف اضافه/ آسمان: متمم/ شو (برو): فعل غیر اسنادی/ بر: حرف اضافه/ وی (آسمان): متمم/ بنواز: فعل امر/ ضربتی: مفعول/ ضربتی چند: ترکیب وصفی مقلوب (چند ضربت)/ ترکیب اضافی: مشت زمین/ ترکیب وصفی: ضربتی چند

قلمرو ادبی: مشت زمین: اضافه استعاری/ زمین، آسمان: تضاد/ مشت: استعاره از دماوند/ بیت آرایه تشخیص دارد./ مشت، بنواز، ضربت: مراعات نظیر./ آسمان: در اینجا استعاره حکومت ظالم

قلمرو فکری: ای مشت زمین! (دماوند) به آسمان برو و چند ضربه به آن بزن.

(مفهوم: دعوت به مبارزه با ظلم و خفقان)

t.me/DaneshSad

نی نی تو نه مشت روزگاری ای کوه نیَم ز گفته خرسند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: نی نی: قید نفی- شبه جمله/ تو: نهاد/ مشت: مسند/ روزگار: مضاف‌الیه/ «ی» مخفف فعل اسنادی است که با «نه» منفی شده است: مشت روزگار نیستی/ ای: نشان ندا/ کوه: منادا/ فعل بعد از منادا به قرینه معنایی حذف شده است/ نیَم (نیستم): فعل اسنادی/ ز: حرف اضافه/ گفته: متمم/ خرسند: مسند/ ترکیب اضافی: مشت روزگار

قلمرو ادبی: مشت روزگار: اضافهٔاستعاری/ واج‌آرایی: تکرار صامت «ن»/ بیت آرایه تشخیص دارد/ گفته: منظور تشبیه کردن زمین به مشت در بیت پیشین.

قلمرو فکری: نه! نه! تو مشت روزگار نیستی ای کوه! و من از تشبیه خود خشنود نیستم.

(مفهوم: پشیمانی و ناخرسندی شاعر از گفته خود، زیرا لازمه اعتراض فریاد و جوش و خروش است در حالی که دماوند ساکت و خاموش است.)

تو قلب فسردهٔ زمینی از درد و رم نموده یک چند

قلمرو زبانی: معنای واژه‌ها: فسرده: یخ زده، افسرده و غمگین

نکات دستوری: تو: نهاد/ قلب: مسند/ فسرده: صفت/ زمین: مضاف‌الیه/ «ی» مخفف فعل اسنادی/ از: حرف اضافه/ درد: متمم/ ورم نموده‌ای: فعل مرکب (ماضی نقلی)/ یک چند: قید/ ترکیب وصفی: قلب فسرده/ ترکیب اضافی: قلب زمین.

قلمرو ادبی: قلب زمین: اضافه استعاری (تشخیص)/ فسرده: ایهام← ۱- یخ زده ۲- غمگین/ تشبیه کوه دماوند به قلب فسرده زمین / وَرَم: استعاره از برآمدگی کوه/ درد، ورم: مراعات نظیر/ بیت آرایه تشخیص دارد./ حُسن تعلیل: شاعر علت برآمدگی دماوند را به‌خاطر ناراحتی و دردمندی زمین می‌داند.

قلمرو فکری: تو قلبِ منجمد زمین هستی که مدتی از شدتِ درد، متورم شده ای.

(مفهوم: توصیف بلندی کوه - دردمندی و ناراحتی آزادی خواهان از ظلم و ستم)

تا درد و ورم فرونشیند کافور بر آن نهاد کردند

قلمرو زبانی: معنای واژه‌ها: ضماد: مرهم، دارو که بر جراحت نهند؛ ضمادکردن: بستن چیزی بر زخم ، مرهم نهادن

نکات دستوری: تا: حرف ربط وابسته‌ساز به معنیِ «برای اینکه»/ درد: نهاد/ و: واو عطف/ ورم: معطوف به نهاد/ فرونشیند: فعل پیشوندی/ کافور: مفعول/ بر: حرف اضافه/ آن: متمم/ ضماد: مسند/ کردند: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: ورم: استعاره از برآمدگی کوه/ کافور: استعاره از برف / درد، ورم، ضماد: مراعات نظیر/ بیت حُسن تعلیل دارد: شاعر نشستن برف روی قلّه کوه را برای فرونشاندن درد و ورم کوه می داند.

قلمرو فکری: برای اینکه درد ورم تسکین یابد بر روی آن مرهمی از کافور (برف) نهاده اند.

(مفهوم: اشاره به دردمندی و ناراحتی خروخورده آزادی خواهان)

شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته مپسند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: شو: فعل اسنادی/ منفجر: مسند/ ای: نشانه ندا/ دل: منادا/ زمانه: مضاف‌الیه/ فعل به قرینه معنایی بعد از منادا حذف شده است./ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/آن: صفت اشاره/ آتش: مفعول/ خود: مضاف‌الیه/ نهفته: مسند/ مپسند: فعل به معنای « نکن، نساز».

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: ای دلِ زمانه: تشخیص/ آتش: استعاره از خشم و نفرت/ منفجر شدن: کنایه از اعتراض/ دل زمانه: استعاره از دماوند- روشنفکران خاموش.

قلمرو فکری: ای دماوند که دل دردمند روزگار هستی، آتشفشان کن و آتش درونت (خشم) را پنهان نگه ندار!

(مفهوم: دعوت به قیام، مبارزه و اعتراض- مبارزه با ستم)

خامش منشین سخن همی گوی افسرده مباش خوش همی خند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: خامش: قید/ منشین: فعل امر/ سخن: مفعول/ همی گوی: فعل امر/ افسرده: مسند/ مباش: فعل امر/ خوش: قید/ همی خند: فعل امر

قلمرو ادبی: خامش نشستن، سخن گفتن: تضاد / خوش خندیدن: کنایه از افسردگی بیرون آمدن/ بیت آرایه تشخیص دارد./ خاموش: ایهام دارد← ۱- ساکت ۲- فوران نکردن/ خاموش منشین: کنایه از سخن گفتن./ واج‌آرایی «خ».

قلمرو فکری: آرام نباش و سخن بگو. افسرده و غمگین نباش. شادمانه بخند.

(مفهوم: دعوت به قیام مبارزه و اعتراض - دعوت به نشاط و امید)

پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان شنوکی پند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: پنهان: مسند/ مکن: فعل اسنادی/ آتش: مفعول/ درون: مضاف‌الیه/ ز: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ سوخته‌جان: متمم/ شنو: فعل امر/ یکی: صفت شمارشی/ پند: مفعول/ ترکیب اضافی: آتش درون/ ترکیب وصفی: این سوخته‌جان / یکی پند.

قلمرو ادبی: آتش: استعاره از خشم و نفرت/ سوخته‌جان: کنایه از دردمند و آزرده که در اینجا خودِ شاعر است./ بیت آرایه تشخیص دارد/ سوخته، آتش: مراعات نظیر/ واج‌آرایی «ن».

قلمرو فکری: ای دماوند (انسان آزادی خواه)! خشم و اعتراضت را پنهان نکن و از این شاعرِ آزاردیده، این نصیحت را گوش کن. *(مفهوم: دعوت به قیام مبارزه و اعتراض - دعوت به پندپذیری و شنیدن نصیحت)*

گر آتش دل نهفته داری سوزد جانت به جانت سوگند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: گر: حرف ربط وابسته‌ساز/ آتش: مفعول/ دل: مضاف‌الیه/ نهفته: مسند/ داری: فعل مضارع التزامی (بداری)/ سوزد: مضارع اخباری(می‌سوزد)/ جان: مفعول (با توجه به دو وجهی بودن فعل «سوختن»، می توان «جان» را نهاد جمله نیز دانست.)/ ت: مضاف‌الیه/ به: حرف اضافه/ جان (دومی): متمم/ ت: مضاف‌الیه/ حذف فعل کمکی به قرینه معنایی: سوگند [می‌خورم.]

قلمرو ادبی: آتش دل: استعاره از خشم / سوختن جان: کنایه از نابود شدن / واژه‌آرایی: تکرار «جان»/ دل ، جان: مراعات نظیر/ بیت آرایه تشخیص دارد.

قلمرو فکری: اگر آتش خشم درونت را پنهان نگه داری، به جان تو قسم که جانت (وجودت) را می سوزاند.

(مفهوم: دعوت به قیام و مبارزه و اعتراض)

ای مادر سرسپید بشنو این پند سیاه بخت فرزند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: ای: نشانه ندا/ مادر: منادا/ سرسپید: صفت/ بشنو: فعل امر/این: صفت اشاره/ مفعول: پند/ سیاه‌بخت: صفت مضاف الیه (پند فرزند سیاه بخت)/ فرزند: مضاف‌الیه/ سیاه بخت فرزند: ترکیب وصفی مقلوب/

t.me/DaneshSad

ترکیب‌های وصفی: مادر سرسپید، این پند، سیاه بخت فرزند، ترکیب اضافی: پند فرزند.

قلمرو ادبی: سر: مجاز از مو / مادر سرسپید: استعاره از دماوند، انسان آزادی خواه / سپید، سیاه: تضاد / سیاه بخت فرزند: کنایه از شاعر / سرسپید: کنایه از با تجربه (اشاره به برف قله دماوند) / بیت آرایه تشخیص دارد./ فرزند، مادر: مراعات نظیر/ سیاه بخت: کنایه از بدبخت./ سیاه بخت: حس آمیزی.

قلمرو فکری: ای مادر پیر! (دماوند)، این نصیحت فرزندِ بدبخت خود (شاعر) را گوش کن.

(مفهوم: توصیه به نصیحت پذیری)

برکش ز سر آن سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: معجر: سرپوش، روسری / اورند: تخت پادشاهی، مجاز از فرّ و شکوه، شأن و شوکت

نکات دستوری: برکش: فعل امر/ ز: حرف اضافه/ سر: متمم/ آن: صفت اشاره/ معجر: مفعول/ سپید: صفت/ بنشین: فعل امر/ به: حرف اضافه/ یکی: صفت شمارشی/ اورند: متمم/ کبود: صفت برای اورند/ سپید معجر و کبوداورند: ترکیب وصفی مقلوب/ ترکیب‌های وصفی: آن معجر، معجر سپید، یکی اورند، اورند کبود.

قلمرو ادبی: سپید معجر: استعاره از برف روی کوه/ از سر برکشیدن معجر سپید: کنایه از ترک عجز و خاموشی/ بر اورند نشستن: کنایه از قدرت نمایی کردن / سپید، کبود: تضاد / اورند کبود: استعاره از آسمان/ بیت آرایه تشخیص دارد./ اورند: مجاز از شکوه و قدرت.

قلمرو فکری: این روسری سفید را از سر بردار (عجز و ناتوانی را کنار بگذار) و بر تخت پادشاهی بنشین (قدرت را به دست بگیر) *(مفهوم: دعوت به کنار گذاشتن ضعف و ناتوانی، و به دست گرفتنِ قدرت جهت مبارزه با ظلم و ستم)*

بگرای چو اژدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: بگرای: فعل امر از گراییدن / گرزه: ویژگی نوعی مار سمی و خطرناک / شرزه: خشمگین، غضبناک / ارغند: خشمگین و قهرآلود

نکات دستوری: بگرای: فعل امر/ چو: حرف اضافه/ اژدها: متمم/ گرزه: صفت/ بخروش: فعل امر/ چو: حرف اضافه/ شیر: متمم/ شرزه: صفت/ ارغند: صفت. (شرزه شیر: صفت مقلوب)/ ترکیب‌های وصفی: اژدهای گرزه، شیر شرزه، شیر ارغند.

قلمرو ادبی: گرزه، شرزه: جناس / تشبیه در هر دو مصراع / واج‌آرایی: تکرار صامت «ش»/ شیر : نماد قدرت/ بیت آرایه تشخیص دارد.

قلمرو فکری: مانند اژدهای سَمّی و کُشنده، حمله‌ور شو و مانند شیرِ خشمگین فریاد برآور.

(مفهوم: دعوت به قیام و مبارزه و اعتراض)

بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: از هم گسستن: نابود کردن/ بگسل: پاره کن، جدا کن؛ نابود کن.

نکات دستوری: بفکن: فعل امر/ ز: حرف اضافه/ پی: متمم/ این: صفت اشاره/ اساس: مفعول/ تزویر: مضاف‌الیه/ بگسل: فعل امر/ ز: حرف اضافه / هم: متمم / این: صفت اشاره / نژاد: مفعول/ و: واو عطف/ پیوند: معطوف به مفعول.

قلمرو ادبی: اساس تزویر: اضافه استعاری / از پی بفکن – از هم بگسل: کنایه از نابودکردن / بَنا: استعاره از حکومت ظالم/ بیت آرایه تشخیص دارد.

قلمرو فکری: این حکومت ظالمانه را که بر پایهٔ فریب و تزویر بنا شده است، نابود کن. نسل و نژاد این حاکمان را از بین

t.me/DaneshSad

ببر. (مفهوم: دعوت به قیام و مبارزه برای نابودی ظلم)

برکَن ز بُن این بنا که باید از ریشه بنای ظلم برکند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: بن: ریشه

نکات دستوری: بَرکن: فعل امر / ز: حرف اضافه/ بُن: متمم/ این: صفت اشاره/ بنا: مفعول/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ باید بَرکند: فعل غیر شخصی/ از: حرف اضافه/ ریشه: متمم/ بنا: مفعول/ ظلم: مضاف‌الیه/ ترکیب وصفی: این بنا / ترکیب اضافی: بنای ظلم.

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت های «ب»، «ن»/ از بُن بَرکندن: کنایه از نابود کردن کامل/ «بنا» (مصراع اول): استعاره از حکومت ظالم / از ریشه برکندن: کنایه از نابود کردن کامل / بنای ظلم: اضافه تشبیهی. / واژه‌آرایی: تکرار «بنا».

قلمرو فکری: این حکومتِ ستم را از بیخ و بُن ویران کن. زیرا ظلم را باید از پایه و اساس از بین برد.

(مفهوم: دعوت به قیام برای نابودی حکومت ظالم)

زین بی خردان سفله بستان داد دلِ مردمِ خردمند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: سفله: فرومایه و بدسرشت/ ستاندن: گرفتن

نکات دستوری: ز: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ بی‌خردان: متمم/ سفله: صفت/ بستان: فعل امر/ داد: مفعول/ دل: مضاف‌الیه/ مردم: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ خردمند: صفت مضاف‌الیه/ ترکیب‌های اضافی: دادِ دل، دلِ مردم/ ترکیبات وصفی: این بی خردان، بی خردان سفله/ مردم خردمند.

قلمرو ادبی: بی خرد، خردمند: تضاد / بی خردان سفله: کنایه از حکومت ظالم / واج‌آرایی صامت «د»، مصوت «ـِ» / داد بستان: کنایه از انتقام گرفتن

قلمرو فکری: حق انسان‌های دانا را از این حاکمان نادان و پَست، بگیر.

(مفهوم: دعوت به گرفتن انتقام از حاکمان بی خرد و ظالم / دعوت به گسترش عدالت)

کارگاه متن پژوهشی درس پنجم

قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

سریرِ مُلک، عطا داد کردگار تو را به جای خویش دهد هر چه کردگاردهد ظهیرالدین فاریابی

اورند

* سریر: تخت پادشاهی، اورنگ * عطا داد: بخشیدن، بخشش

دردناک است که در دام شغال افتد شیر یا که محتاج فرومایه شود، مرد کریم شهریار

سفله

۲-از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املایی داشته باشند، بیابید و بنویسید.

- **مردم نحس، اژدهای گرزه ، شیر ارغند ، سپید معجر**

t.me/DaneshSad

۳- در بیت‌های زیر، ترکیب‌های اضافی را مشخص کنید:

الف) تـو مشـت درشـت روزگاری از گـردش قرن هـا پس افکنـد

ب) زیـن بی خـردان سـفله بسـتان داد دل مـردمِ خردمنـد

➢ **مشت روزگار – دادِ دل – دلِ مردم -گردش قرن**

قلمرو ادبی

۱-در کدام بیت ها آرایه «حسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

➢ **بیت سوم: شاعر علت پنهان شدنِ دماوند در پشت ابرها را دور ماندن از نظر مردم می داند. (مردم گریزی)**

➢ **بیت چهارم و پنجم: شاعر دلیلِ مرتفع بودن قله دماوند را تلاش او برای دوری از مردمِ نحسِ زمانه می‌داند.**

➢ **بیت ششم وهفتم: شاعر برآمدگیِ کوه دماوند را به این دلیل دانسته‌است که می خواهد به آسمان به خاطر ظلمش، مشت بکوبد.**

➢ **یازدهم و دوازدهم:شاعر برآمدگیِ کوه دماوند را ورم دانسته که برای درمانش،برف را مانند کافور بر آن نهاده‌اند.**

۲-در بیت های زیر، استعاره ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

از سـیم بـه سـر یکـی کلَه خـود ز آهـن بـه میـــان یکـی کمربنـد

پنهـان مکـن آتـــش درون را زیـن سـوخته جان، شـنو یکـی پنـد

➢ **سیم: استعاره از برف / کمربند آهنی: استعاره از صخره‌های میانه کوه / آتش : استعاره از خشم**

۳-شعرهای «دماوندیه» و «مست و هشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید.

➢ **قالب دماوندیه « قصیده » و قالب شعرِ مست و هشیار « قطعه» است.**

قلمرو فکری

۱-محمدتقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاکی ها در مطبوعات و آزار وطن خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیر پذیری از این معانی گفته است؛ با توجه به این نکته، به پرسش های زیر پاسخ دهید.

الف) مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته جان» چیست؟

➢ **دماوند:روشنفکران و آزادی‌خواهان جامعه که در برابر ظلم سکوت کرده‌اند.**

➢ **سوخته‌جان: شاعر (محمدتقی بهار)**

ب) چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می گوید؟

تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند

➢ **می خواهد بی تحرکی و سکوت مردم در مقابل استبداد را نشان دهد.**

۲-معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

بفکـن ز پـی ایـن اسـاس تزویـر بگسـل ز هـم ایـن نـژاد و پیونـد

➢ **این حکومت ظالمانه را که بر پایهٔ فریب و تزویر بنا شده است ، نابود کن. نسل و نژاد این حاکمان را از بین ببر.**

۳-مفهوم مشترک سروده‌های زیر را بنویسید.

شـو منفجـر ای دل زمانـه وان آتـش خـود نهفتـه میسـند بهار

دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟ برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟ عارف قزوینی

➢ **هر دو بیت، مخاطب را به اعتراض به وضع موجود و بیان درد و رنج ها فرا می خوانند.**

t.me/DaneshSad

درک و دریافت (روان خوانی: جاسوسی که الاغ بود!)

۱-درباره شیوه بیان نویسنده توضیح دهید.

نویسنده با بیانی ساده و صمیمی توانسته روحیه بالای رزمندگان را در بحبوحه جنگ بیان کند.

۲-درباره فضا و حس و حال حاکم بر این متن به اختصار بنویسید.

فضای حاکم بر این خاطره، صمیمی و دوستانه و با حس و حالی طنزآمیز و شاد بیان شده است.

واژه‌های روان خوانی(جاسوسی که الاغ بود!)

*زُل زدن: با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن

*سلاّنه سلاّنه : آرام آرام ، به آهستگی

*عامل تخریب: شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدف‌های نظامی به وسیله انفجار و کار گذاشتن تله‌ای انفجاری است.

*کلوخ: پاره گِل خشک شده به صورت سنگ ، پاره گِل خشک شده به درشتی مشت یا بزرگ‌تر

*مُعطّل: بیکار، بلاتکلیف ؛ معطل کردن: تاخیر کردن ، درنگ کردن

درس ششم: نی نامه

بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: بشنو: فعل امر / این: صفت اشاره / نی: نهاد / چون: حرف ربط وابسته‌ساز / شکایت: مفعول / می کند: مضارع اخباری / از: حرف اضافه / جدایی‌ها: متمم / حکایت: مفعول / می کند: مضارع اخباری

(برخی همکاران، «حکایت می کند و شکایت می کند» را فعل مرکب می دانند.)

قلمرو ادبی: «نی» استعاره از مولانا یا نماد هر انسان آگاه و دور مانده از اصل خویش / تشخیص: حکایت کردن نی / حکایت، شکایت: جناس / واج‌آرایی: تکرار صامت «ک»

قلمرو فکری: از این نی بشنو که چگونه از فراق سخن می گوید و از جدایی ها و ایام هجران شکایت می کند.

(مفهوم: ناله انسان عارف به خاطر فراق و دوری از حق است.)

کز نیستان تا مرا ببریده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: نفیر: فریاد و زاری به صدای بلند

نکات دستوری: که: حرف ربط وابسته‌ساز / ز: حرف اضافه / نیستان: متمم / تا: حرف ربط وابسته‌ساز / مرا (من): مفعول / ببریده اند: ماضی نقلی / در: حرف اضافه / نفیر: متمم / م: مضاف‌الیه / مرد: نهاد / و: واو عطف / زن: معطوف به نهاد / نالیده‌اند: ماضی نقلی

قلمرو ادبی: نیستان: استعاره از عالم معنا / «مرد و زن»: مجاز از همه هستی و همه موجودات / واج‌آرایی: تکرار صامت «ن» / زن، مرد: تضاد